

نهج البلاغه

درسهای از



آیت الله العظمی منتظری

مقام ولایت و رسالت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی

عظمت خداوند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بحث گذشته به اینجا رسیدیم که حضرت فرمود: «والیها حاکمها» یعنی خداوند، عقل را قاضی قرار داد که خود عقل اعتراف کند به اینکه کوچکتر است از اینکه به خداوند احاطه پیدا کند.

پس قاضی در این محاکمه خود عقل است که می گوید: خداوند بزرگتر از این است که درمن - با این کوچکی - بگنجد.

«لیس بذی کبر امتدّت به النهایات فکثرته تجسماً»
بزرگی خداوند به گونه ای نیست که نهایتها به او برسد و او را از نظر جسمی بزرگ جلوه دهد.

جسمی بزرگ به نظر ما می آید که امتدادش یعنی طول و عرض و عمقش زیاد باشد. حضرت می فرماید: خداوند بزرگ است ولی نه به این بزرگی که در ذهن ما می آید بلکه خداوند فوق عالم ماده است.

در کفای روایتی است که راوی این چنین تصویری کرده است که «الله اکبر» یعنی مثلاً ماهم بزرگیم و خدا از ما بزرگتر است. این «اکبر» از باب افعال التفضیل است. مثلاً هنگامی که می گوئیم «زید اعلم من عمرو» معلوم می شود که عمرو هم عالم است ولی زید از عمرو بیشتر می داند. حضرت در پاسخ او

لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ أَشَدَّتْ

بِدَائِيَّاتٍ فَكَبَّرَتْهُ تَجَسُّمًا ، وَلَا بِذِي عَظِيمٍ تَنَاهَتْ بِهِ
 الْغَائِبَاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجَسُّدًا ، بَلْ كِبَرُ شَأْنًا ، وَعَظْمُ سُلْطَانًا .
 وَأَنْهَدَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ الصَّيْفِيُّ وَأَمِينُهُ
 الرَّقِيقِيُّ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ۖ أَرْسَلَهُ يُوعِظُ بِحُجَّتِهِ ، وَيُظَاهَرُ
 بِالْفَلِجِ ، وَيُضَاحُ بِالْمُهَيِّجِ ، قَبْلَ الرِّسَالَةِ صَادِرًا عَالِمًا ، وَجَلَّ
 عَلَى الْمَجْدِ ذَالًا عَلَيْهِا ، وَأَنَامَ أَعْلَامَ الْإِفْتِدَاءِ ، وَمَنَارَ
 الْقِيَامِ ، وَجَلَّ أَمْرًا سِرًّا لِإِسْلَامِ مَيْبَتِهِ ، وَرَعَا إِهْبَانًا بِرَبِّهِ .

تا ایشجا ستایش خداوند بود و پس از آن نوبت به پیامبر
 اکرم «ص» می رسد. حضرت می فرماید:

«واشهد ان محمدا عبده ورسوله»

و گواهی می دهم که محمد «ص» بنده و پیام رسان خدا است.

بنده و فرستاده خدا

نخست حضرت شهادت می دهند به اینکه پیامبر اکرم «ص»
 بنده خدا است آنگاه شهادت به پیامبری و رسالت آن حضرت
 می دهند گویا تا رسول اکرم «ص» در مقام عبودیت و بندگی
 خدا به حد اعلی نرسد، نمی تواند مقام فرستادگی خدا را دارا
 شود چرا که فرستاده خدا باید فردی اکمل باشد تا بتواند بار
 سنگین رسالت را تحمل کرده و به مردم ابلاغ نماید و به همین
 مناسبت حضرت علی «ع» از اول به بندگی حضرت رسول
 گواهی می دهد، آنگاه به پیامبری و رسالتش.

«الصفي وأمينه الرضي»

پیامبر برگزیده و امین و پسنیده خدا است.

صفی به معنای خالص است. یعنی پیامبر بنده برگزیده بی
 غل و غش و خالص است.

«مصطفی» باب افتعال از ماده «صفی» است که «تای»
 آن قلب به «طا» شده است.
 رضی: پسنیده.

می فرماید: «الله اکبر من ان یوصف» خدا بزرگتر از این است
 که قابل توصیف باشد. اینجا دیگر چیزی مطرح نیست که بزرگ باشد
 و خداوند از او بزرگتر باشد بلکه اصلاً هیچ بزرگی در مقابل خداوند
 قابل تصور نیست.

در این قسمت از خطبه هم حضرت امیر «ع» می فرماید:
 بزرگی خداوند، از نظر جسمی نیست که نهایتها و ابعاد جسمی
 او امتداد داشته باشد.

«ولابذي عظم تناهت به الغایات فعظمته تجسماً»
 و عظمت او نیز به گونه ای نیست که غایتها به او منتهی شود و از نظر
 جسمی آن را عظیم جلوه دهد.

این جمله هم نظیر همان جمله اول است یعنی بزرگی و
 عظمت خداوند به آن معنی نیست که غایتها و نهایتهای طولی و
 عرضی و عمقی به او منتهی شود، پس این غایتها خدا را از نظر
 جسمی بزرگ جلوه دهند.

نسبت جسم و جسد نسبت عام و خاص است یعنی جسم
 متعلق به تمام چیزهایی است که طول و عرض و عمق داشته
 باشد. بنابراین در حالی که افراد بشر جسم اند، خورشید هم
 جسم است، تلو یزیون هم جسم است و هر شیء دیگری که
 طول و عرض و عمق دارد همه جسم اند. ولی جسد تنها پرنی عقل
 اطلاق می شود. پس در مورد خورشید می توان جسم اطلاق کرد ولی
 جسد درست نیست اما در مورد افراد، اصطلاحاً جسد اطلاق می شود ما
 هم می توانیم بگوئیم: «جسم ما» و هم می توانیم بگوئیم:

«جسد ما». در مورد حیوانات نیز گاهی اطلاق می شود.

در قرآن آمده است:

«فأخرج لهم عجلاً جسداً له خوار»

پس جسد آنحص از جسم است. جسم متعلق به هر چیزی
 است که دارای نهایتهای طولی و عرضی و عمقی باشد ولی
 جسد در خصوص انسان و حیوان است که دارای شعور می باشند. در
 هر صورت، خداوند نه جسم است و نه جسد و اصلاً ماده نیست
 که بتوان او را به مادیات توصیف کرد.

«بل کبر شأنا وعظم سلطانا»

بلکه خداوند به شان و مقام بزرگ است و سلطنت و قدرت او عظیم
 است.

این عظمت و بزرگی خداوند جسمانی نیست بلکه معنوی است.
 در اینجا لَف و نشر مرتب است: «کبر شأنا» مربوط است به «ذی
 کبر»... و «عظم سلطانا» به «ذی عظم»...

• یکی از دلایل بسیار روشن بر پیامبری محمد «ص» همین وجود مقدس امیرالمؤمنین «ع» است چرا که در آن محیط جهل و نادانی که نه مدرسه ای و نه دانشگاهی وجود داشت، حضرت رسول آنچنان علی را تربیت کرد و دانشها و علوم گوناگون را به او آموخت که این خود معجزه‌ای است بزرگ و در عین حال روشن و واضح.

«صلی الله علیه وآله»

درود و سلام خداوند بر او و آل او.

صلوة و سلام هر دو به معنای درود است ولی می گویند: صلوة ، درود متصل است و سلام ، درود منفصل. سلام یعنی رحمت منفصل خداوند و صلوة یعنی رحمت متصل او.

«ارسله بوجوب الحجج»

خداوند پیامبر را با دلایل و برهانهای لازم و واجب فرستاد.

برهانهای لازم

دلیل واجب همان دلیلی است که قهراً انسان ملزم به پذیرفتن آن است یعنی بقدری ادله و حجتهای پیامبر زیاد و بین و روشن بود که هر عقل سالمی ناچار آن را می پذیرفت.

یکی از دلایل بسیار روشن بر پیامبری و راستگویی حضرت محمد «ص» همین وجود مقدس امیرالمؤمنین «ع» است، چرا که در آن محیط جهل و نادانی که نه مدرسه ای و نه دانشگاهی وجود داشت، حضرت رسول آنچنان علی را تربیت کرد و دانشها و علوم و معارف گوناگون را به او آموخت که این خود معجزه‌ای است بزرگ و در عین حال روشن و واضح.

در اینجا این نکته را متذکر می شوم که سخنان درویشان در ذهنشان تأثیر نگذارد که یکوقت خدای نخواستہ فکر کنید مقام علی -والعیاذ بالله- بالاتر از مقام پیامبر است. حضرت علی خود را یکی از بندگان حضرت رسول می داند می فرماید: انا عبد من

عبید محمد «ص». و اگر مقام ولایت و امامت بالاتر از مقام نبوت و رسالت هم باشد، پیامبر اکرم در عین حال که پیامبر بود، امام هم بود یعنی مقام ولایت نیز داشت. ولایت معنایش این است که کسی از سوی خداوند، صاحب اختیارات باشد نسبت به موجودات. در قرآن می فرماید: «النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم» که این آیه هم ناظر به همین معنی است.

مقام ولایت

برای روشن شدن مطلب، مثالی می زنیم:

وقتی رئیس حکومت یکنفر را به عنوان استاندار به منطقه ای می فرستد به او می گوید: شما صاحب اختیار این استان هستید و مانند یکنفر حاکم می توانید در آنجا حکومت کنید. و از طرفی فرض کنید رئیس مجلس هم به او می گوید: شما موظفید قوانین کشور را به مردم آن منطقه ابلاغ کنید. پس این استاندار دو مقام دارد یکی استانداری و صاحب اختیاری و دیگری ابلاغ و رساندن قوانین به مردم. اکنون باید دید کدام مقام مهمتر است. بی گمان اگر این استاندار فرد امینی نباشد، ابلاغ قوانین به او واگذار نمی شود ولی مقام اول که مقام اختیارداری است و می تواند فرمان بدهد و امر و نهی کند، خیلی مهمتر و بالاتر از این مقام ابلاغ است.

بنابر این، مقام ولایت خیلی مهمتر از رسالت است چرا که در آن مقام، خداوند مصالح امت را به دست پیامبر می سپرد و او را در جان و مال مردم اختیار می دهد. حضرت علی علیه السلام نیز پس از پیامبر مقام ولایت دارد. داستان غدیر خم در این زمینه معروف است و نه تنها شیعیان که بسیاری از علما و بزرگان اهل سنت نیز به آن اذعان و اعتراف کرده اند که پیامبر اکرم -طبق تواریخ- در آن نقطه و در حضور بیش از ۱۲۰ هزار جمعیت، مقام ولایت را پس از خود به علی «ع» منتقل کرد ولی رسالت، دیگر قابل انتقال نیست لذا فرمود: «الست اولى بكم من انفسكم» آیا -طبق گفته قرآن- من اولی از خودتان به شما نیستم؟ عرض کردند: آری یا رسول الله. حضرت فرمود: «من كنت مولاه فهذا علی مولاه» - آن ولایت که من دارم، پس از من از آن علی است.

یکی دیگر از معجزه های روشن حضرت رسول، قرآن کریم است که خداوند از دشمنان پیامبر می خواهد اگر می توانند یک سوره بلکه یک آیه از قرآن بیاورند و با اینکه عرب آن زمان در

نشانه‌های حق

«و أقام أعلام الإتهداء»

و نشانه‌های دلالت کننده به راه حق را برپا نمود.

اعلام یعنی نشانه‌ها و علامتها. در گذشته‌ها کنار راه‌ها علامت‌هایی می‌گذاشتند برای اینکه راه‌ها را برای مردم نشان دهد مانند همین کیلومترهایی که کنار جاده‌ها در این زمان نصب می‌کنند؛ که هر یک از این علامتهای نشان دهنده راه را علم می‌گویند.

«ومنار الضیاء»

و نشانها و مناره‌های روشنائی (را برپا کرد)

مناره اسم مکان است از ماده اناره یعنی محل نور. مناره‌ها جای چراغهایی بود که در گذشته کنار راه‌ها می‌گذاشتند که مردم از راه دور تشخیص دهند که جاده از چه طرف است و به بی‌راهه نروند. در اینجا حضرت می‌خواهد بفرماید: پیامبر اکرم «ص» در قسمت‌های مختلف راه حق، چراغهای راهنمایی نصب کرد که راه را گم نکنند؛ قرآن را آورد، جانشین خود را معرفی نمود و معجزات فراوان آورد که هر معجزه‌ای به منزله یک علم و یک منار است که راه را برای مردم نشان دهد و دیگر به سوی گمراهی و بی‌راهه نروند.

«و جعل امراس الاسلام متینة»

و ریسمانهای اسلام را محکم کرد.

امراس جمع مبرس است بمعنای ریسمان. پیامبر اکرم ریسمانهای اسلام را محکم و متین قرار داد که پاره نشود.

«و غری الایمان وثیقه»

و دستگیره‌های ایمان را وثیق و محکم قرارداد.

غری جمع عروه است بمعنای دستگیره. پیامبر اکرم ریسمانهای اسلام و دستگیره‌های ایمان را محکم و متین قرار داد تا اینکه مردم جاده را روشن ببینند و گمراه و پرت نشوند.

فصاحت و بلاغت بالاترین درجه را داشتند، اصلاً هوس آوردن سوره‌ای را هم نکردند چه رسد به اینکه واقعاً بتوانند چنین کاری را بکنند، لذا همه ملزم بودند که در برابر این حجت و برهان سر تسلیم فرود آورند.

بوجوب الحجج، از باب اضافه صفت به موصوف است. حجت، واجب است یعنی واجب الاتباع است و عقل انسان ملزم است که آن را بپذیرد. اگر حجت و دلیل دندان شکن بود، دیگر جای انکار کردن نیست. پس «ارسله بوجوب الحجج» یعنی «بالحجج الواجبه» حجج جمع حجت است بمعنای دلیل واضح و روشن.

«و ظهور الفلج»

و با ظاهر شدن پیروزیها

فلج به معنای پیروزی است و ضمناً برای اینکه سجع رعایت شود فُلَج با ضمّ «فاء» نیز خوانده می‌شود. و معنای جمله این است که ادله پیامبر طوری بود که او را نزد عقلها پیروزی کرد و عقل‌ها در برابر او مجبور به تسلیم شدن بودند.

«و ابضاح المنهج»

و واضح بودن راه و روش

منهج، همان طریقه‌ای است که طی می‌کنند. ابضاح یعنی واضح کردن. پیامبر برنامه و روش خود را روشن کرده بود که افراد بشر بتوانند به آسانی آن را بپیمایند.

«فبلغ الرسالة صادعاً بها»

پس پیامبر رسالت خود را به مردم ابلاغ کرد در حالی که حق را از باطل می‌شکافت.

صدع معنایش شکاف است. در قرآن آمده است: «فاصدع بما تؤمر» بشکاف باطل را بوسیله آنچه به تو امر می‌شود پیامبر اکرم پیام و رسالت خود را ابلاغ کرد در حالی که باطل را درهم می‌شکافت و به دور می‌ریخت و راه حق را بازمی‌کرد.

«و حمل علی المحبّة دالاً علیها»

و مردم را به راه راست و اداری می‌کرد در حالی که آنها را بر آن راهنمایی می‌کرد.

محبّه همان طریق و راه راست و مستقیم است که به طرف حق می‌رود. حمل علی: یعنی وادار کرد مردم را بر آن راه درست.